

بررسی اجمالی قاعده الزام*

سیده بتول ضیاء الدین**

چکیده

نتایج حاصل از تحقیق نشان می دهد که قاعده الزام، یکی از قواعد مسلم عقلائی و مشهور در فقه امامیه است. بر اساس این قاعده، هر مذهبی به همان احکام و قوانینی که خود بدان اعتقاد و باور دارد، ملزم می شود. از نظر گستره و کاربرد، نیز قاعده ای است عام که علاوه بر ابواب احوال شخصیه، در همه یا در اکثر ابواب فقهی، مانند معاملات به معنی ااعم، قابل اجراست. این قاعده، از جمله قواعد فقهی - حقوقی است که در فقه از جایگاهی والا برخوردار است. این قاعده، گرچه در حقوق خصوصی کاربرد چندانی ندارد، ولی بدون فایده حقوقی نیز نمی باشد.

گستره قاعده در مکاتب مختلف فقهی، علاوه بر مذاهب اسلامی و الهی، شامل ادیان غیرالهی و غیر دیندار -مانند مشرکان و بت پرستان- نیز می شود. به طور کلی، باید گفت: اسلام در کنار مسائل فردی و عبادی، به قوانین اجتماعی پرداخته و رفتار اسلام با ادیان دیگر در تمام دوران، رفتاری شایسته و عادلانه بوده و بر پایبندی به عقدها و پیمان ها بین مسلمانان و غیر مسلمانان فرمان داده و بر ضرورت رعایت حقوق مربوط به احوال شخصیه ایشان، از دیرباز تأکید کرده است.

واژگان کلیدی: قاعده، الزام، غیر مسلمانان، سنی، شیعه، آیات، روایات.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۴/۲۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۵/۷

** دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی جامعه المصطفی ص العالمیه مشهد / sbz2010@hotmail.com

مقدمه

یکی از قواعد مهمی که در فقه مورد بحث واقع می‌شود، قاعده الزام است؛ قاعده ای که از آن با عنوان همزیستی فقهی ادیان نیز یاد شده است. برخی، آن را از قواعد مدنی برشمردهند و برخی دیگر، آن را از قواعد فقهی می‌دانند. در فقه در باب معاملات نیز قاعده‌ای به نام «قاعده لزوم» وجود دارد که فقها از آن به عنوان «اصالة اللزوم» تعبیر می‌کنند؛^۱ اما قاعده الزام، ارتباطی به اصالة اللزوم نداشته و مفاد دیگری دارد. چنانکه مستند آن هم با مدرک اصالة اللزوم متفاوت است. نکته دیگر اینکه این قاعده در تمام ابواب فقهی جریان دارد و تنها شامل بحث نکاح نمی‌گردد؛ بلکه قدمتیقن قاعده الزام، جایی است که بین دو نفر اختلاف در مذهب وجود دارد که یکی از ایشان، امامی و دیگری، اهل سنت است. فقها، طبق روایات باب، در معامله یا عقدی که بر طبق مذهب اهل سنت، صحیح واقع شود هرچند بر طبق مذهب ما صحیح نباشد، مفاد قاعده الزام را جریان می‌دهند. این قاعده برای رفع مرافعات میان ادیان - به خصوص در عصر ما و ارتباطات تنگناک موجود میان اقشار مختلف - بسیار مؤثر و راهگشاست. این مقاله، سعی دارد جهات و ادله قاعده را به صورت تفصیلی بررسی نماید.

ضرورت بحث

این قاعده، از قواعد مهم فقهی است که هم در ابواب مختلف فقهی، مانند: طلاق و شهادت و معاملات و... کاربرد دارد و هم در باب فقه قضایی و فقه سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ آنجا که مرافعات مذاهب دیگر (اهل سنت، یا اهل کتاب) به حاکم یا قاضی مذهب شیعی عرضه شود، در این حالت، این سؤال پیش می‌آید که آیا قاضی شیعی، می‌تواند بر طبق مذهب خود بین آنها قضاوت کند و طبق قاعده الزام بین آنها حکم صادر نماید، یا نه؟

۱. مفاد قاعده لزوم یا اصالة اللزوم - همانطور که در مکاسب مکرر مرحوم شیخ بیان کرده - این است که در هر معامله‌ای که از جهت حکمی یا از جهت موضوعی در لزوم آن شک کنیم، اصالة اللزوم را جاری می‌کنیم.
۲. شاید این توهم برای خواننده محترم پیش آید که به علت کثرت روایات در باب طلاق و نکاح و اجرای قاعده الزام در این موارد، این قاعده مختص به این باب باشد؛ اما با کنکاش در عبارات فقها به دست می‌آید که این قاعده از ابتدای فقه تا انتهای آن جریان دارد؛ مثلاً در باب نماز بر میت مخالف گفته‌اند اگر شیعی بر یک میت مخالفی نماز خواند، همان چهار تکبیر را بگوید کافی است؛ برای اینکه تکبیر پنجم که به عنوان ولایت است، مورد اعتقاد آنها نیست؛ یعنی الزومهم بما الزموا انفسهم. پس لزومی ندارد که تکبیر پنجم بر آنها خوانده شود. در باب شهادت، در باب حدود، در باب معاملات نیز این قاعده جریان دارد.

این امر موجب شده تا با پی بردن به ضرورت بررسی این قاعده و بررسی شاخه های مختلف آن و بیان ادله و مبانی قاعده الزام، مشکلات احتمالی را بیان کرد که عدم عمل به این قاعده، پدید می آورد و چگونگی حل مسائل مختلف در مواجهه با ادیان دیگر که تا روز قیامت وجود دارند، به وسیله این قاعده تبیین گردد.

این، در صورتی است که فقها تعابیر متعددی از این قاعده ارائه داده اند که حاکی از اهمیت این بحث دارد. چنانکه مرحوم صاحب جواهر در کتاب الطلاق می گوید:

«مقتضی خیر الالزام انه يجوز لنا تناول كل ما هو دين عندهم؛ (نجفی، بی تا، ج ۳۲، ص ۸۸)

تمسک به هر چیزی که در نزد مخالفان به عنوان دین شمرده می شود، جایز است.

ایشان روایاتی را نیز در قسمتی دیگر ذکر می کند و در بیانی دیگر، می افزاید:

«الی غیر ذلک من النصوص الدالة على التوسعة لنا فی امرهم و امر غیرهم من الادیان الباطلة»؛ (همان، ص ۸۹)

روایاتی وجود دارند که شارع مقدس در مقابل اهل سنت و همه ادیان باطله، توسعه ای برای آسان سازی امور شیعه قرار داده است.

نتیجه این تعبیر آن است که قاعده الزام، قاعده ای است تسهیلی شیعه که از طرف ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است.

شیخ حر عاملی در الفوائد الطوسیة، فائده ۹۲، در رد قول کسی می فرماید: این قاعده، یک حکم واقعی و حقیقی نیست؛ بلکه این قاعده به عنوان تعلیم برای شیعه است. وی می نویسد:

«و فی الحقيقة لیس ذلک باستدلال حقیقی، بل هو تعلیم للشیعة أن يستدلوا به على العامة لقولهم علیهم السلام: أَلْزَمُوهُمْ بما أَلْزَمُوا به أَنفُسَهُمْ» (حرعاملی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۴۲۵)

مرحوم سبزواری در کتاب مهذب الاحکام می گوید:

«بأنها من القواعد التسهيلية النظامية^۱ في جميع الملل و الأديان، فتعتبر ما لم يردع عنها الشرع... و لولا ذلك لما استقر للمسلمين سوق، ولا قام لهم عمود، خصوصا في هذه الأعصار التي صارت الدنيا بأسرها كبلد واحد اختلط أبناء غربها بشرقها و جنوبها بشمالها؛ فهذه القاعدة من أحسن القواعد النظامية التي قررها الشارع تسهילה على الأمة و تخفيفا عليهم»؛ (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۶، ص ۳۷ و ۳۸)

(قاعده الزام) از قواعدی است که برای آسان سازی نظام در همه امتها و ادیان بنیان نهاده شده است، به صورتی که اگر آن نمی بود، نه بازاری و نه رکنی برای مسلمانان پا بر جا نمی ماند؛ خصوصا در این زمانه که دنیا به صورت جهان به دهکده ی محسوب می شود. در این زمان، اگر این قاعده نبود، چه مشکلاتی را برای ما به دنبال داشت.

با توجه به کلام بزرگان- که هر یک آن را جهت آسان سازی امور شیعه و از لوازم ارتباطات اجتماعی می دانند- بررسی این مسئله از امور ضروری و کاربردی جهان اسلام به شمار می آید.

پیشینه بحث

اولین فردی که در باره این قاعده سخن گفته، شیخ الطائفه رحمته است. چنانکه شیخ کلینی رحمته در کافی و شیخ صدوق رحمته در کتاب من لایحضره الفقیه و همچنین، شیخ مفید رحمته در کلمات و گفتارشان به آن اشاره ای نداشته اند و مشهور آن است که شیخ کلینی و صدوق رحمته به مفاد روایت علی بن حنظله که در باره عدم ترتیب اثر دادن طلاق در یک مجلس و آنها را به عنوان همسر پذیرفتن عمل کرده اند. این، بدین معنی است که تا قرن پنجم این قاعده در میان اصحاب ما معروف نبوده و یکی از اسباب این امر، عدم تمامیت ادله مبتنی بر این قاعده در نزد اصحاب بوده که باعث گردیده به مضمون آن عمل نکنند و مهجور واقع شود.

در مقابل، برخی دیگر قائلند، نصوص این قاعده در میان قدما معروف بوده است و دلیلش هم این است که یکی از این نصوص در کتاب علاء بن رزین، یا از کتاب محمد بن مسلم روایت شده است و هر دو کتاب، از کتابهای مشهوری است.

۱. نظامیه، یعنی ما یتوقف نظام معاش الناس و نظام حیات الناس بها؛ واجبات نظامیه، آن امور واجبی است که نظام معشیت مردم متوقف بر آن است.

حاصل سخن آنکه این قاعده در میان اصحاب غیر معروف بوده و مهجور واقع گردیده و تنها شیخ طائفه به آن عمل می کردند. (alobaidan.org:525)

از متأخران، کسانی چون: مرحوم آیت الله خویی رحمته در اواخر جلد اول منهاج الصالحین، دوازده فرع را به عنوان فروع قاعده الزام عنوان کرده است. (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۵) ملا حبیب الله شریف کاشانی در کتاب تسهیل المسالك إلى المدارک فی رؤوس القواعد الفقهیه (کاشانی، ۱۴۰۴، ص ۷) این قاعده را مورد بررسی قرار داده است. حسن بن جعفر بن خضر نجفی (کاشف الغطاء)، در کتاب أنوار الفقاهه، باب النکاح، نیز به آن پرداخته است. (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ص ۱۳۱) چنانکه مرتضی بن محمد امین انصاری دزفولی (شیخ اعظم) در کتاب القضاء و الشهادات (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۶۲)، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در سؤال و جواب (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵، ص ۱۸۵) و سید حسن بن آقا بزرگ موسوی بجنوردی در القواعد الفقهیه، سید محمد حسینی شیرازی در الفقه، القواعد الفقهیه (شیرازی، بی تا، ص ۱۳۸-۱۸۹ و ۲۱۹)، سید عبد الأعلى سبزواری در مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام، محمد فاضل موحدی لنکرانی در القواعد الفقهیه، باقر ایروانی در دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه (ایروانی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۵۹) و محمد هادی معرفت در مجله فکر الاسلامی (معرفت، ۱۴۲۰، ص ۲۱ و ۲۲) به آن پرداخته اند و پایان نامه های چون «قاعده الزام از دیدگاه فقه امامیه و حقوق موضوعه» از محسن فتاحی (فتاحی، ۱۳۸۴)؛ «تحقیق و تطبیق سه قاعده اقرار، من ملک، الزام» از حسین الموسوی اشکذری (موسوی اشکذری، پایان نامه ارشد)، «بررسی قاعده الزام در احوال شخصی» از داوود نقیبی (نقیب، بی تا)، «قاعده الزام و کاربرد آن در زمینه حقوق خانواده در مناسبات پیروان مذاهب» از سید ابوالقاسم نقیبی^۱ در این زمینه نگاشته شده است.

مفهوم شناسی

۱. قاعده در لغت

«قاعده» در لغت به معنای اساس و ریشه است و به این تناسب، ستون های خانه را «قواعد» می گویند. (ابن منظور، بی تا، ج ۳، ص ۳۶۱) خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«وَأَذِیْرُفِعْ اِبْرَاهِیْمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ اَسْمِعِیْلَ رِبْنًا تَقْبِلَ مِنْ اَنْتَ السَّمِیْعِ

الْعَلِیْمِ» (بقره، آیه ۱۲۷)؛ و آن هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیان های خانه

^۱ <http://www.ensani.ir>.

[خدا] را بر می افراشتند [گفتند]: پروردگارا [این کار را] از ما بپذیر، همانا تو شنوا و دانا هستی.

و طریحی در «مجمع البحرین» می نویسد:

«القواعد جمع القاعدة و هی الاساس لما فوقه» (طریحی، بی تا، ج ۳، ص ۱۲۹)؛

قواعد جمع قاعده به معنای بنیان و پایه برای چیزی است که در بالای آن قرار دارد.

قاعده، علاوه بر آنکه در امور مادی مانند بنیان های ساختمان به کار گرفته شده، در برخی امور معنوی نیز که جنبه اساسی و زیربنایی دارد استعمال شده است؛ مانند: قواعد اخلاقی، قواعد اسلامی و قواعد علمی. به طور کلی، به مسائل بنیادی هر علمی که حکم بسیاری از مسائل دیگر به آنها توقف دارد، قواعد آن علم گویند.

۲. قاعده در اصطلاح

معنای اصطلاحی قاعده، رابطه تنگاتنگی با معنای لغوی آن دارد. تهبانوی در توصیف معنای اصطلاحی قاعده می نویسد:

«...انها امر کلی منطبق علی جمیع جزئیاته عند تصرف احکامها منه.»

(تهبانوی، بی تا، ج ۵، ص ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷)

قاعده امری است کلی که در هنگام شناسایی احکام جزئیات از آن، بر تمامی جزئیات خود منطبق باشد.

در تعریف قواعد فقهی، میان فقیهان اتفاق نظری وجود ندارد و هر یک از تعاریف، به یکی از جنبه های تمایز قاعده فقهی با سایر قواعد اشاره دارد، که در ذیل برخی از آنها بیان می گردد.

برخی در تعریف قاعده فقهی گفته اند:

«انها قواعد تقع فی طریق استفاده الاحکام الشرعیة الالهیة و لا یکون ذلک

من باب الاستنباط و التوسیط بل من باب التطبيق.» (فیاض، بی تا، ج ۱، ص ۸)؛

قواعد فقهی، قواعدی است که در راه به دست آوردن احکام شرعی الهی واقع می شوند، ولی این استفاده از باب استنباط و توسیط نبوده، بلکه از باب تطبیق است.

بعضی دیگر آن را چنین تعریف می کنند:

«اصول فقهیه کلیه فی نصوص موجزة دستورية تتضمن احكاما تشريعية

عامة فی الحوادث التي تدخل تحت موضوعها» (زرقاء، بی تا، ج ۲، ص ۹۴۱)؛

قواعد فقهی، اصول فقهی کلی با عبارت های کوتاه و اساسی است که متضمن احکام
تشریحی عام در حوادثی است که در موضوعات آنها داخل است.

الزام

۱. معنای لغوی

الزام، مصدر باب افعال از کلمه لَزِمَ است؛ یعنی آن چیز را استوار کرد و ادامه داد. (راغب
اصفهانى، بی تا، ج ۴، ص ۱۳۲) اِلْزَامٌ دردو معنى بكار رفته است.

۱. پایداری و دوام فطری از سوی خدا یا از خود انسان.

۲. الزام به حکم و فرمان، مثل آیه: «أَنْزَلْنَاهُمْهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» (هود، آیه ۷۸) و
آیه «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» (فتح، آیه ۲۶) «اللزّام، و فسرّ بأنه يوم بدر، و هو فی اللغة المُلازِمة
للشيء و الدوامُ عليه، و لزّم الشيء يلزم لزوما: ثبت و دام.» (ابن منظور، همان، ج ۱۲، ص ۵۴۲
و فیومی، بی تا، ص ۵۵۳)

۲. مفهوم اصطلاحی

در اصطلاح، یکی از قواعد مشهور فقهی است که احکام خاصی در ابواب مختلف فقه بر
آن متفرّع می شود و مراد از «الزام» این است که با مخالفان مذهب، طبق آراییی که نزد
خودشان صحیح و ثابت است، عمل کنیم؛ اگر چه نزد ما باطل باشد.

مفاد قاعده

مفاد قاعده این است: اگر یک نفر ملتزم به دین و اعتقاد خاصی باشد، افراد دیگر از
مذاهب دیگر می توانند او را ملّزم کنند بر اینکه به احکام مذهب و اعتقاد خودش ملتزم شود.

مفاد مذکور در حدّی که بیان شد، مورد اتفاق فقها است. در این مورد هم، از بعضی
جهات اختلاف نظر وجود دارد. مانند اینکه آیا مفاد قاعده الزام، حکم واقعی است یا حکم
ظاهری به معنای إباحه. ثمرات زیادی بر این بحث مترتب می شود که در کتب فقهی بحث
شده است. مثلاً، اگر یک مرد سنّی، زن خودش را در یک مجلس سه طلاقه کرد، مطابق
این قاعده، مرد شیعی می تواند با آن زن ازدواج نماید، با اینکه به اعتقاد شیعی، سه طلاقه در
یک مجلس باطل است؛ اما با توجه به اینکه سنّی معتقد به صحت آن است، می تواند او را
بر جدایی از زن طبق مذهب خودش اِلْزَام نماید.

حال، اختلاف در این است که آیا طلاق سنی، واقعاً صحیح است (به صورت واقعی ثانوی) یا اینکه واقعاً صحیح نیست؛ اما بر شیعه مباح است که با زن سنی ازدواج کند. (بهاری قراملکی، pajoohe.com)

دلایل قاعده

برای عمل به قواعد فقهی، نیاز به شواهد قطعی است تا بتوان بر مبنی قاعده اعتماد و فتوی داد و این شواهد قطعی، یا از قرآن کریم، یا سنت قطعیه، یا حکم عقل و عقلا استفاده می شود.

وقتی به تتبع در کلام فقها پرداخته شود، در خواهیم یافت که در مجموع پنج دلیل برای قاعده الزام در کلمات آنها آمده است. دلیل اول، اجماع است؛ دلیل دوم، سیره عقلائییه یا سیره متشرعه است؛ دلیل سوم، قاعده اقرار عقلا است. دلیل چهارم، عقل و دلیل پنجم روایات است. (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنکرانی)

ظاهر امر بر این است که این قاعده، مستند قرآنی ندارد و اکثر فقها، تنها مستند این قاعده را روایات دانسته اند؛ چنانکه شیخ حلی در کتاب بحوث فقهیه می نویسد:

«و تنحصر أدلة القاعدة بالآخبار الشريفة الواردة عن الأئمة عليهم السلام» (حلی، ۱۴۱۵، ص ۲۷۱)؛

بنابراین ایشان ادله قاعده را منحصر در روایات ائمه معصومین عليهم السلام دانسته اند.

اما با بررسی آیات شریفه، می توان نشانه های از این قاعده یافت که به آن پرداخته می شود.

الف) آیات قرآن کریم

در زمینه بحث قرآنی قاعده الزام، می توان گفت: این قاعده از برخی آیات شریفه استفاده می شود و آیاتی در تعارض این قاعده که آن آیات بررسی می گردد. از جمله، آیاتی که قاعده الزام از آن استنباط می شود عبارتند از:

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ». (مائده آیه ۴۲)

خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید که اگر یهود^۱ نزاعی داشتند و نزد تو آمدند، بین آنها حکم کن، یا از آنها اعراض کن. «اعرض عنهم» معنایش این نیست که بگویی به من ربطی ندارد و بروید دنبال کارتان؛ بلکه بر حسب آنچه که در روایات آمده، منظور این است که آنها را به حکام خودشان ارجاع بده که بر حسب مذهبشان بینشان حکم کنند.

از جمله این روایات، روایتی است که شیخ طوسی از امام باقر ع نقل می‌کند:

«ان الحاكم اذا أتاه اهل التورات و اهل الانجيل يتحاكمون اليه كان ذلك اليه ان شاء حكم بينهم و ان شاء تركهم». (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۳۰۰ و کاشانی، همان، ج ۱، ص ۲۷۶)؛ و اگر یک یهودی یا مسیحی به نزد حاکمی آمدند که در میان ایشان داوری کند، او مخیر است بر ایشان حکم کند و یا ایشان را وانهد.

علامه طبرسی نیز در مجمع البیان با بیانی دیگر می‌نویسد:

« والظاهر فی روایات اصحابنا ان هذا التخییر ثابت فی الشرع للائمة و الحکام » (طبرسی، همان، ج ۳، ص ۳۰۴)؛

این تخییر اختصاص به پیامبر ﷺ ندارد، بلکه برای ائمه ع و حکام نیز است.

در تفاسیر اهل سنت همچون تفسیرالجامع لاحکام القرآن قرطبی نیز آمده است:

«در این آیه دو قول وجود دارد: بعضی قایل به تخییرند که علمای شیعه همین را می‌گویند؛ اما قول دوم این است که این آیه منسوخ است به این آیه شریفه: «وَأَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» در آیه ۴۹ مائده خدا به پیامبر ﷺ خطاب می‌کند که در میان آنها به آنچه که نازل شده - مطابق دین اسلام - حکم کن و این آیه، ناسخ آیه مورد بحث است. سپس نقل می‌کند که بعضی قائل بودند اول که پیامبر ﷺ به مدینه تشریف آوردند، چون اسلام خیلی قوی نبود، خدا فرمود: حالا یا حکم کن، یا آنها را به حکام خودشان ارجاع بده؛ اما بعد که اسلام قوت و اقتداری پیدا کرد، آیه «وَأَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» نازل شد. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۱۸۶)؛ لیکن ما دلیلی بر نسخ نداریم.

در نتیجه، طبق عقیده فقها و مفسران شیعه، این آیه منسوخ نیست. اما شاهد ما این است که وقتی خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

۱. در اینکه آیا آیه شامل اهل ذمه می‌شود یا مربوط به کفار غیر ذمی است، اختلاف است.

«فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ»

اعراض را هم معنا می‌کنیم به اینکه اینها را به حکام خودشان ارجاع بده، و این چیزی غیر از قاعده الزام نمی‌تواند باشد. ارجاع به حکام خودشان، به معنای این است که آنها ملزم هستند که بر حسب مذهبشان عمل کنند.

اینکه در بعضی از روایات از ائمه علیهم‌السلام وارد شده است که فرموده‌اند: هرچه ما می‌گوییم می‌توانیم از قرآن استخراج کنیم، می‌شود گفت که روایات «من دان بدین قوم لزمه حکمه» از همین آیه شریفه استفاده می‌شود. بنابراین، این آیه شریفه، مؤید خوبی برای قاعده الزام است. (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنکرانی)

ب) اجماع

شاید برخی اجماع را از ادله این قاعده بر شمارند؛ اما با بررسی آرای فقها به این نتیجه دست می‌یابیم که اجماع منقول برای خود قاعده وجود ندارد؛ بلکه برای مصادیق آن، اجماع وجود دارد و با توجه به اینکه اجماع، مدرکی یا محتمل المدرکی است، از حجیت و اعتبار ساقط است و می‌توان گفت: روایات، تنها مستند این قاعده است! آیت الله لنکرانی در کتاب قواعد فقهیه می‌نویسد:

«و مستندها والظاهر بعد عدم کون الاجماع علی تقدیره متصفاً بالاصالة لاحتمال الاستناد الی الروایات او سایر الادلة انحصار الدلیل بالروایات الواردة عن العترة الطاهرة» (همان)

ایشان ادله این قاعده را منحصر در روایات بیان شده از طریق معصومین علیهم‌السلام می‌داند.

ج) سیره عقلا

عقلا به اعتقادات سایر ملل و فرقی احترام می‌گذارند و قوانین دیگران را محترم می‌شمارند. اگر شخصی وارد کشوری شد، طبعاً قوانین کشور مذکور را رعایت می‌کند. بر فرض، گفته شود که ملاک و مبنای قاعده الزام، این سیره عقلانی است که ناشی از یک ارتکاز عقلایی است و آن اینکه قانون هر قوم برای همان قوم و برای کسانی که در همان دایره قرار می‌گیرند، نافذ است؛ اما سؤال این است که آیا این استدلال، استدلال تامی است و می‌توان به سیره عقلا یا به ارتکاز عقلا تمسک کرد؟ با این استدلال، قاعده الزام اختصاص به اهل یک مذهب ندارد و نتیجه آنکه، هر قوم که اعتقاد به مذهبی یا قانونی در بین خودشان داشته باشند، هر چند که قانون سماوی نباشد، بنای عملی عقلا بر این است

که قانون آن قوم در حق آنها نافذ خواهد بود و در تعامل با آن قوم، برایشان معتبر می‌گردد. (همان)

در پاسخ باید گفت: به نظر می‌رسد، استدلال به سیره عقلا ناتمام است؛ ما اگر مسئله نسخ شرایع را نداشتیم، چه بسا این استدلال، استدلال کاملی بود؛ اما نسخ شرایع، معنایش این است که احکامی که در شریعت قبل وجود دارد، با نفس آمدن شریعت جدید آن احکام کنار می‌رود؛ به عبارت دیگر، سیره عقلا برای اینکه حجت شرعی باشد، نیاز به امضا شارع یا لا اقل عدم ردع از سوی شارع دارد و صرف اینکه هر شریعتی ناسخ شریعت قبل باشد، خودش عنوان رادعیت دارد. (همان)

(د) عقل

دلیل چهارم قاعده، دلیل عقلی است. البته بنابر اینکه عقل را غیر از سیره عقلا تلقی شود؛ آیا عقل با قطع نظر از بنای عملی عقلا، به ملاک خودش، به ملاک اینکه مصالح و مفاسد و ملاکات واقعیه احکام را درک می‌کند، در مورد قاعده الزام چیزی دارد؟ آیا عقل می‌گوید کافری که اسلام را نپذیرفته، باید ملتزم باشد به آنچه که به آن معتقد است.

وجوهی در این مسئله است که به بیان و نقد آن می‌پرداخته می‌شود.

۱. ملازمه میان عدم پذیرش یک دین و بقا بر دین خود

مفهوم این وجه این است که کافری که ملتزم به اسلام نشده، بنابراین باید ملتزم شود به آنچه که معتقد به آن است. به نظر می‌رسد که چنین ملازمه عقلی وجود ندارد؛ عقل وجود ملاک را به شیوه ترتیبی ادراک نمی‌کند؛ یعنی نمی‌گوید حالا که این دین را ملتزم نشدی، باید به آنچه که معتقد هستی ملتزم شوی؛ بلکه عقل می‌گوید آنچه که حق هست و آنچه که مصلحت و مفاسد دارد، تو باید به آن ملتزم شوی؛ حالا این مطلب در میان ادیان یک مصداق بیشتر ندارد. در میان ادیان سماوی این طور نیست که بگوییم: هم دین اسلام دارای ملاک است و هم دین مسیحیت دارای ملاک و مصالح است و هم سایر ادیان؛ چنین نیست پس، بیان اول از دلیل عقلی تام نمی‌باشد. (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنکرانی)

۱. بنابر نظر مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه، بحث حسن و قبح عقلی و مستقلات عقلیه و احکام عقلی را زیر پوشش قضایای مشهوره عقلائی می‌برد. روی این مبنا، دیگر بین عقل و سیره عقلائی تفاوت چندانی وجود ندارد؛ اما روی مبنای مشهور که با مرحوم اصفهانی مخالف است، بین عقل و سیره عقلا فرق است.

۲. عقلی بودن قاعده الزام

بیان دوم این است که عقل می‌گوید: کسی که یک آیینی را اختیار کرد، باید به آن ملتزم شود؛ چنانکه در روایات داریم «من دان بدین لزمه حکمه». آیا می‌شود گفت، اصلاً این یک امر تعدی نیست که در روایات آمده و بلکه امری است که برطبق ملاک عقلی بیان شده است؟ یعنی عقل می‌گوید: اگر یک دینی را پذیرفتی، باید به احکام آن دین ملتزم شوی.

باید توجه داشت که در وجه دوم، بحث ملازمه مطرح نیست؛ بلکه باید گفت: هر کس به دینی اعتقاد پیدا کرد، به آن دین ملتزم و پایبند می‌شود و عقل این را ادراک می‌کند.

به نظر می‌رسد که این بیان هم بیان ناتمامی است؛ یعنی ما وقتی که به ملاکات عقلی مراجعه می‌کنیم، عقل نمی‌تواند چنین چیزی را ادراک کند. چرا که منجر به تناقض و جمع بین مصلحت و مفسده می‌شود. یعنی لازم می‌آید که عقل، یک چیزی را هم صحیح بداند و هم فاسد! برای اینکه اگر یک عملی بر طبق یک دینی صحیح است، شما می‌گویید عقل می‌گوید این صحیح است؛ حال، اگر همین عمل بر طبق دین دیگر فاسد است، عقل می‌گوید فاسد است؛ عقل که در یک فعل، هم ملاک صحت و هم ملاک بطلان ندارد؟! این جمع بین نقیضین، جمع بین صحت و فساد است. (همان)

در نتیجه، اگر فقیهی بخواهد بگوید دلیل عقل پشتوانه قاعده الزام است، حرف باطلی است.

آیا قاعده اقرار از ادله قاعده الزام بشمار می‌آید؟

شاید این توهم پیش آید که یکی از ادله قاعده الزام، قاعده اقرار است که روایات مستفیضه و ادله محکم دارد و نص قاعده این است: «إقرار العقلاء علی أنفسهم جایز»، اگر زید اقرار کرد که عمرو از من هزار تومان طلب دارد، اقرارش جایز؛ یعنی نافذ است و به مقتضای این اقرارش، باید هزار تومان به عمرو بدهد.

در اینجا نیز بگوییم: سنی خودش اقرار می‌کند به اینکه سه طلاق فی مجلس واحد، صحیح است و این، اقراری است علیه خودش. سؤالی که پیش می‌آید، این است که آیا ما می‌توانیم دلیل قاعده الزام را «اقرار عقلا» قرار بدهیم؟

برخی اینگونه پاسخ می‌دهند:

« به نظر می‌رسد، این دلیل هم صحیح نیست؛ چراکه اولاً، قاعده الزام، الزام

المخالف بما یعتقده علی حسب دینه است؛ ولی قاعده اقرار، اقرار لا علی حسب

دینه و به یک جهت دیگری است... در قاعده الزام من جهةً کونه متدبناً و متعقداً بدینه است، اما در قاعده اقرار من حیث کونه بالغاً عاقلاً است؛ ثانیاً ... اشکال دوم این است که مفاد قاعده الزام، حکم واقعی است؛ اما مفاد قاعده اقرار، حکم ظاهری است؛ ثالثاً: مورد قاعده اقرار، جایی است که اقرار به لسان باشد؛ لیکن در باب قاعده الزام، آنچه که ملاک است، مجرد الاعتقاد و تدبیر به یک دین است که چیزی غیر از اقرار لسانی است؛ رابعاً: اینکه قاعده اقرار در باب احکام، نفوذ ندارد؛^۱ بلکه قاعده اقرار در عقود، دیون و مانند این امور جریان دارد؛ به خلاف باب الزام که مورد آن، باب احکام است که قاعده اقرار در آنجا اصلاً جریان ندارد». (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنکرانی)

بنابراین، از چهار جهت میان قاعده الزام و اقرار تفاوت وجود دارد و بر اساس این تفاوتها، قاعده اقرار، یکی از ادله قاعده الزام به شمار نمی آید.

هـ) روایات

قبل از ورود به ادله روایی، نکته ای وجود دارد که باید به آن اشاره کرد و آن اینکه، برخی از روایات هستند که تعبیر به قاعده در آن روایت آمده است؛ مانند: قاعده «لا حرج» که در بعضی از روایات وارده، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ استدلال کرده است به: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ اما در فقه، فروعی وجود دارد که در روایات مرتبط به آن، اسمی از لا حرج نیامده است؛ اما فقیه، با قراین خیلی روشن می تواند بفهمد که این حکم، هم بر اساس لا حرج است و ملاک دیگری ندارد.^۲

در بحث قاعده الزام، انسان پژوهشگر به دو گونه روایات بر می خورد. یک دسته از روایات، روایات عامی است که می توان از آن قاعده الزام را استفاده کرد و در آن، واژه «الزام» یا کلمه «لزم» یافت می شود؛ مانند روایت علی بن ابی حمزه بطائنی از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ که می فرماید:

«ألزمهم بما ألزموا أنفسهم» (طوسی، پیشین، ج ۹، ص ۳۲۲؛ احسائی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۴۱۵؛ کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲۵، ص ۳۳۸؛ حرعاملی، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۵۸)؛ آنها را ملزم کنید به آنچه که خودشان را بر آن ملزم می کنند.

۱. به عنوان مثال، اگر زید به وجوب صوم یا صلات اقرار کرد، این اقرارش اثری ندارد.

۲. مثلاً در ثوب مریبه للصبی می گویند: اگر در شبانه روز یک مرتبه لباسش را برای نماز عوض کند، کافی است. در اینجا صبی دائماً بر روی شانه این مریبه است و او اگر بخواهد هر زمان که لباسش آلوده می شود، آن را عوض کند، حرج لازم می آید. بعضی از فقهای بزرگ، وقتی مسئله را دارند تحلیل می کنند، علاوه بر اینکه به روایاتش استدلال می کنند، می گویند: و للخرج أيضاً؛ می گویند: مسئله همچنین از باب حرج است.

عنوان قاعده الزام هم از همین روایت اخذ شده است.

دسته دوم روایات خاصی است که در آنها تعبیر به الزام نیست، اما می‌توان آن روایات خاصه را هم روی قاعده الزام تفسیر کرده و آنها را از مصادیق قاعده الزام دانست؛ مانند این روایت: کسی از امام علیه السلام سؤال می‌کند که من از یک مسیحی پولی را طلب دارم، مسیحی در جلوی من شیشه خمیری را به دیگری می‌فروشد و همانجا دین من را می‌دهد، آیا می‌توانم این پول را از او بگیرم؟ امام علیه السلام می‌فرماید: بله. (حلی، همان، ج ۵، ص ۳۸۱؛ طوسی، همان، ج ۶، ص ۱۹۵، حرعاملی، همان، ص ۸) مسیحی بیع الخمر انجام داده و طبق مذهب ما باطل و حرام است، اما روی چه ملاکی امام می‌فرماید: می‌توانی دین خود را از او بگیری؟ مضمون روایت غیر از قاعده الزام وجه دیگری ندارد.

بررسی سندی روایات باب الزام

در مبحث قاعده الزام، روایات به اندازه ای متعدّدند که نیاز به بحث سندی نیست و بر اساس مبنای کسانی که در حجیت خبر واحد، وثوق به صدور را کافی می‌دانند، اگر اطمینان پیدا کند که این کلام از امام صادر شده است، هرچند که روایانش ضعیف هم باشد، کافی است؛ چنانکه روایات قاعده الزام از این نوع است؛ یعنی هیچ فقیهی تأمل و تردید نمی‌کند که این تعابیر از امام معصوم علیه السلام صادر شده است.

چه بسا بتوان ادعای تواتر اجمالی یا تواتر معنوی هم در این روایات کرد و اگر در میان این روایات، مشکل سندی وجود داشته باشد، روی این مبنا که عمل مشهور جابر ضعف سند است^۱ و می‌توان به این روایات عمل کرد. پس، هم روی مبنای وثوق به صدور، هم روی ادعای تواتر معنوی یا اجمالی و هم روی استناد مشهور به یک روایت ضعیفه، نیازی به بحث سندی نیست.

بررسی دلای روایات باب الزام

در باب قاعده الزام، روایات فراوانی در تأیید این قاعده وجود دارد که اقسام مختلف آن بیان شد. اکثر فقها بر اساس این روایات، به سؤالات مختلفی که در حیطه قاعده الزام وجود دارد، پاسخ داده اند.

۱. چنانکه مشهور هم همین مبنای رجالی را دارند، برخلاف برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی و اکثر شاگردان ایشان.

روایت علی بن ابی حمزه

«عنه^۱ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ قَالَ حَدَّثَنِي غَيْرٌ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْمُطَلَّاقَةِ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ أَ تَزَوَّجُهَا الرَّجُلُ فَقَالَ الزِّمُوهُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا الزَّمُوهُ أَنْفُسَهُمْ وَ تَزَوَّجُوهُمْ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ» (طوسی، همان، ج ۳، ص ۲۹۲ و کاشانی، ج ۲۵، ص ۲۳۸)

از امام کاظم عليه السلام پرسیده شد: آیا مرد می تواند با زنی که شوهر - سنی اش - او را برخلاف سنت طلاق داده است، ازدواج کند؟ حضرت عليه السلام فرمود: در این مورد، غیر شیعیان را ملزم کنید به آنچه ایشان خود را بدان ملزم می دانند و با زانی که این گونه طلاق داده می شوند، ازدواج کنید و این کار مانعی ندارد.

روایت عبدالرحمن بصری

«عُدَيْسٌ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ امْرَأَةٌ طَلَّقَتْ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ قَالَ تَتَزَوَّجُ هَذِهِ الْمَرْأَةَ لَا تُتْرَكُ بِغَيْرِ زَوْجٍ» (همان، بی تا، ج ۸، ص ۵۸، اشعری، بی تا، ص ۱۰۸، اصفهانی، ۱۴۰۶، ص ۷ و ۹)؛
به امام صادق عليه السلام عرض کردم: حکم زنی که برخلاف سنت، طلاق داده شده، چیست؟ حضرت فرمود: چنین زنی ازدواج کند و بدون همسر نماند.

روایت مضمهره عبدالله بن سنان

«عنه^۲ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ سَأَلْتُهُ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ لِغَيْرِ عِدَّةٍ ثُمَّ أَمْسَكَ عَنْهَا حَتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا هَلْ يَصْلُحُ لِي أَنْ أَتَزَوَّجَهَا قَالَ نَعَمْ لَا تُتْرَكُ الْمَرْأَةُ بِغَيْرِ زَوْجٍ» (طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۲۹۲)؛
از او درباره مردی پرسیدم که همسر خود را طلاق غیر عدتی داده است، سپس دست نگه داشته تا عده او تمام شده است، آیا می توانم با آن زن ازدواج کنم؟ حضرت فرمود: این زن بدون شوهر، رها نشود.

روایت عبدالله العلوی

«عُبَيْدُ اللَّهِ الْعُلَوِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ عليه السلام عَنِ تَزْوِيجِ الْمُطَلَّاقَاتِ ثَلَاثًا فَقَالَ لِي إِنْ طَلَّاقَكُمْ لَا يَحِلُّ لِغَيْرِكُمْ وَ طَلَّاقُهُمْ يَحِلُّ لَكُمْ لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَةَ شَيْئًا وَ هُمْ يُوجِبُونَهَا» (همان، ص ۲۹۳)؛

۱. منظور از «عنه» این است که شیخ طوسی با اسناد خویش از راوی قبل که حسن است روایت را نقل کرده است.

۲. منظور این است که بر اساس فقه اهل سنت باشد.

از امام رضا علیه السلام درباره حکم زنانی پرسیدم که در یک مجلس سه طلاقه می‌شوند. حضرت به من فرمود: زنی را که شما اینگونه طلاق دهید، برای غیر شما، حلال نیست و زنی را که آنان - اهل سنت - به روش مزبور طلاق دهند، برای شما حلال است؛ زیرا آنان، چنین طلاق را درست می‌دانند و آن را لازم الاجرا می‌شمارند.

مرسله صدوق از امام رضا علیه السلام:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَانَ يَدِينُ بَدِينِ قَوْمٍ لَزِمَتْهُ أَحْكَامُهُمْ»؛

هر کس به دینی گروید، باید به احکام آن گردن نهد.

روایت عبدالله بن طاووس

«وَعَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ لِي ابْنٌ أَخٌ - زَوْجَتُهُ ابْنَتِي وَهُوَ يَشْرَبُ الشَّرَابَ - وَ يُكْتَبُ ذِكْرُ الطَّلَاقِ - فَقَالَ إِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِكَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ - وَإِنْ كَانَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَأَبِيهَا مِنْهُ فَإِنَّهُ عَنَى الْفِرَاقَ - قَالَ قُلْتُ: أَلَيْسَ قَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ - إِيَّاكُمْ وَ الْمُطَلَّاتِ ثَلَاثًا فِي مَجْلِسٍ - فَأَنْهَنَ ذَوَاتِ الْأَزْوَاجِ فَقَالَ - ذَلِكَ مِنْ إِخْوَانِكُمْ لَا مِنْ هَؤُلَاءِ - إِنَّهُ مَنْ دَانَ بَدِينِ قَوْمٍ لَزِمَتْهُ أَحْكَامُهُمْ» (حرعاملی، پیشین، ج ۲۲، ص ۷۵)؛

من برادر زاده‌ای دارم که دخترم را به ازدواج او در آورده‌ام، او شراب می‌خورد و فراوان سخن از طلاق به میان می‌آورد. حضرت فرمود: اگر او از برادران - هم‌مذهب - تو است، کار او اثری ندارد و اگر او سنی مذهب است، دختری را از او جدا کن؛ زیرا وی - با اینگونه طلاق دادن - قصد جدایی کرده‌است. راوی می‌افزاید: به حضرت عرض کردم: مگر نه اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیزید از ازدواج کردن با زنانی که در یک مجلس، سه بار طلاق داده شده‌اند؛ زیرا ایشان شوهردار هستند؟ حضرت فرمود: آنچه امام صادق علیه السلام فرموده، مربوط به وقتی است که طلاق مزبور از برادران - هم‌مذهب شما - سر زند، نه از اهل سنت؛ زیرا بر کسی که به دین قومی گردن نهد، لازم است به احکام آن دین پای‌بند باشد.

روایت محمد بن مسلم

«وَعَنْهُ عَنْ سِنْدِي بْنِ مُحَمَّدِ الْبِرَّازِ عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينِ الْقَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَحْكَامِ قَالَ - تَجُوزُ عَلَيَّ أَهْلُ كُلِّ ذَوِي دِينٍ مَا يَسْتَحِلُّونَ.» (همان، ص ۱۸ و ۲۶۰)؛

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره احکام پرسیدم، حضرت فرمود: بر اهل هر دینی، آنچه را که حلال می‌شمرند، نافذ و دارای اثر است.

سند این روایت - که صاحب وسائل آن را از تهذیب شیخ نقل می‌کند - چنین است:

« محمد بن الحسن باسناده عن علي بن الحسن بن فضال عن سندی بن محمد البراز، عن علا بن رزین القلا، عن محمد بن مسلم عن ابن جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: سألته عن الاحكام قال: تجوز علي اهل كل ذوی دین ما يستحلون.»

سند دیگر روایت چنین است:

« محمد بن علی بن الحسین باسناده عن العلا عن محمد بن مسلم، قال: سألته عن الاحكام، فقال: تجوز علي كل دين بما يستحلفون.» (همان، کتاب الايمان، ج ۹)؛ محمد بن مسلم می‌گوید: از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره احکام پرسیدم، فرمود: بر اهل هر دینی، جایز است بر طبق آنچه سوگند می‌خورند (یا سوگند می‌دهند) رفتار نمایند.

با توجه به اینکه سند هر دو روایت، به علا بن رزین و او از محمد بن مسلم، منتهی می‌شود، باید گفت: این دو یک روایت بیش نیستند و روشن است که مضمون روایت بنا بر نقل دوم، مربوط به قسم خوردن کفار است و ارتباطی با قاعده الزام ندارد و در نتیجه، این روایت به خاطر اضطراب در متن برای استدلال مناسب نیست.

تکات برداشتی از روایات

۱. آیا روایات باب الزام مختص ابواب طلاق است؟

بر اساس روایت علی بن ابی حمزه، قاعده الزام تنها در باب طلاق است؛ زیرا سؤال از مطلقه علی غیر السنه است و تزویج آن زن به مردی (أیتزوجها الرجل) است و در پاسخ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «الزهمم من ذلك» که برخی با توجه به کلمه «من ذلك» آن را مقید به باب طلاق گرفته‌اند.

اما ظاهر این است که این کلمه وقتی به عرف القا می‌شود، عرف به عنوان قرینه بر آن اعتماد نمی‌کند؛ یعنی عرف با اینکه امام فرموده است: «الزُّمُوهُمُ مِنْ ذَلِكَ مَا الزُّمُوهُ أَنْفُسُهُمْ»؛ در این مورد طلاق الزام کنید آنها را به ما الزموا به انفسهم؛ اما عرف اعتماد بر قرینیت نسبت به عبارت «من ذلك» ندارد. پس، نتیجه این می‌شود که می‌توان یک قاعده کلی را که اختصاص به باب طلاق نداشته باشد، از این روایت استفاده کرد. (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنگرانی)

۲. آیا قاعده الزام اختصاص به اهل سنت دارد؟

از روایت علی بن حنظله، مختص بودن قاعده الزام برداشت می‌شود. اما بر اساس اطلاق برخی روایات و اطلاق لفظی موجود در روایاتی چون:

«تجوز علی کل ذوی دین ما یستحلون» (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۴۸ و مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۱۰۱، ص ۲۸۹)، «انه من دان بدین قوم لزمته أحكامهم» (صدوق، ۱۴۰۳، ص ۲۶۳)، «لأنکم لا ترون الثلاث شیئاً وهم یوجبونها» (همان، ج ۳، ص ۴۰۶ و همان، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۱۱)، «تتزوج هذه المرأة لا تترك بغير الزوج» (طوسی، همان، ج ۳، ص ۲۹۲، حرعاملی، پیشین، ج ۲۲، ص ۷۳).

شامل تمام مذاهب - چه اهل سنت و شیعه و چه اهل ذمه - می‌گردد. اگر اهل ذمه معتقد باشند که طلاق نیاز به عده ندارد، همچنانکه در حال حاضر مسلمانهایی که در خارج کشور به سر می‌برند، یکی از سؤالاتشان این است که اگر یک زن مسیحی از شوهرش جدا شد، آیا باز باید صبر کرد که عده او تمام شود؟ روی قاعده الزام، در اینجا عده لازم نیست.

مثال دیگر اینکه طبق فتوای مشهور فقهای متقدم، ازدواج با رشیده باکره محتاج به اذن پدر است، حالا اگر مسیحی یا یهودی - روی این مبنا که ازدواج دائم با آنها صحیح باشد یا مشهور که می‌گویند: ازدواج موقت با آنها صحیح است - معتقد باشند که اذن پدر لازم نیست، در اینجا می‌توان با این دختر ازدواج کرد. قاعده الزام شامل تمام اینها می‌شود. طبق روایت علی بن ابی‌حمزه که دارد «الزُّمُوهُمُ»، ضمیر «هم» مربوط به اهل سنت است و وجهی برای تعدی نیست؛ اما در روایتی دیگر، تعبیر «من دان بدین قوم»؛ شامل اهل سنت و اهل کتاب می‌شود و بعید هم نیست که بگوییم: حتی قوانین و ادیان غیر سماوی را هم شامل می‌شود. پس، مشاهده می‌شود که این دو سه روایت چقدر دایره قاعده الزام را توسعه می‌دهد و سنتی و غیر سنتی را شامل می‌شود.

اما اعتقاد برخی از فقها بر این است که فقط شیعه می‌تواند قاعده الزام را نسبت به دیگران جاری کند؛ یعنی این یک قاعده‌ای است که ائمه معصومین علیهم‌السلام جهت آسان سازی امور شیعه (تخفیفاً للشیعة) بیان کرده‌اند.

بنابر اینکه مذهب تشیع، مذهبی است که می‌خواهد تا روز قیامت پایدار باشد و با سایر مذاهب مراوده و همزیستی داشته باشد؛ باید راهکارهایی باشد که اینها گرفتار حرج نشوند؛ برخی از فقها قائلند که شیعه می‌تواند این قاعده الزام را نسبت به دیگران جاری کند، اما اگر دو نفر یکی حنفی و یکی مالکی، یا یکی سنی و دیگری مسیحی، سنی بخواهد قاعده الزام را نسبت به دیگری جاری کند، این امر امکان ندارد. (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنکرانی)

۳. مخاطب قاعده الزام چه کسانی هستند؟

آیا مخاطبان قاعده الزام، خصوص شیعه هستند یا خیر؟ برخی از علما، با استناد به روایت علی بن حنظله، مخاطب را شیعی و ملزم را سنی دانسته‌اند. اما براساس روایت، سائل می‌پرسد: «أیتزوجها الرجل» و لفظ «الرجل» در آن را اعم شیعه و سنی است.

۴. آیا روایات اباحه تروجی را می‌رساند یا بر صحت طلاق مذکور توسط سنی جواز می‌دهد؟ مفاد قاعده، حکم واقعی اولی است یا حکم واقعی ثانوی، یا تنها اباحه؟
مرحوم آقای حکیم در مستمسک بعد از نقل روایت علی بن ابی حمزه، می‌فرماید:

« و من المعلوم ان جواز الزام او وجوبه لا یدل علی صحة الطلاق المذكور و انما یدل علی مشروعیة الالزام بما الزم به نفسه ومن الواضح ان الالزام بذلک انما یصح جواز الزام یا وجوب الزام» (طباطبایی، ۱۴۱۵، ج ۱۴، ص ۵۲۴)

وی معتقد است که این روایت دلالت ندارد که این طلاق صحیح است؛ بلکه دلالت دارد بر اینکه به آنچه که خودش را الزام می‌کند، این الزام صحیح است.

در روایت علی بن ابی حمزه، حق با صاحب مستمسک است؛ یعنی امام با این تعبیر، نمی‌خواهد بفرماید: این طلاق صحیح است؛ بلکه می‌فرماید، حالا که او خودش را ملزم کرده است به این نظر، شما هم بر آن اثر بار کن؛ اثرش هم این است که می‌توانی با آن زن ازدواج کنی.

اما برخی از علما همچون آقای فاضل لنکرانی قائلند که از مجموع روایات استفاده می‌شود که اگر سنی، زوجۀ خودش را سه طلاقه کرد، این طلاق صحیحاً واقع شده و آثار

صحت باید بر آن بار شود، نه اینکه بگوییم: طلاق، فاسد و زوجیت، بر قرار است و برای شیعه یک اباحه ظاهریه داشته باشد.

۵. آیا قاعده الزام در جایی است که ضرری بر سنی و نفعی برای شیعی باشد؟

مشهور میان فقها آن است که این قاعده در جایی است که یک ضرری بر سنی و نفعی برای شیعی باشد. (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنکرانی) شاید این برداشت از معنای لغوی لفظ الزام گرفته شده است؛ زیرا عرب، کلمه «الزام» را در جایی استعمال می‌کند که یک چیزی از روی رغبت و بدون اکراه، برگردن دیگری قرار داده شود؛ بنابراین، از خود ماده الزام چنین چیزی استفاده می‌شود.

بر اساس برخی روایات، نمی‌توان این امر را ثابت کرد؛ زیرا نه لفظ «علی ضرره» در آن آمده است و نه ماده الزام در آن به کار رفته است؛ از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که قاعده الزام، اختصاص به مورد ضرری ندارد.

۶. آیا قاعده الزام در جای جاری می‌شود که شخص بر طبق مذهب عملی را انجام دهد؟

یکی از مواردی که باید مورد بررسی قرار گیرد، آن است که آیا قاعده الزام در جایی اجرا می‌شود که شخص بر طبق مذهب و دین خود عمل کرده، یا کسی بر حسب اعتقادش عملی را انجام دهد؛ مثلاً ممکن است کسی سنی نباشد، اما از روی جهل مرکب، زنش را در یک مجلس سه طلاق داد و این کار را با علم به نافذ و کافی بودن اینگونه طلاق، انجام داد. آیا در چنین مواردی، قاعده الزام جریان پیدا می‌کند یا خیر؟

براساس روایات، برخی از آنها اشعار به این مطلب دارند که قاعده الزام تنها مختص مذهب است. از آن جمله، روایت ابی مسروق از امام رضا ع (طوسی، همان، ج ۳، ص ۲۹۳ و حرعاملی، همان، ج ۲۲، ص ۷۲) آنجا که می‌فرماید:

«... وَ ذَٰلِكَ دِينُهُ فَحَرُمْتُ عَلَيْهِ»؛

اما در مقابل، ظاهر برخی از روایات، بیانگر جریان قاعده الزام در جهل در اعتقادات (جهل مرکب) است. مانند: روایت ابراهیم بن محمد الهمدانی:

«... فَإِنَّهُ إِنَّمَا نَوَى الْفِرَاقَ بَعِينَهُ» (طوسی، همان، ج ۸، ص ۵۷؛ کاشانی، همان،

ج ۲۳، ص ۱۰۶۳؛ اصفهانی، پیشین، ج ۹، ص ۵۱)؛

و یا روایت یَعْقُوبُ از عَبْدِ الْأَعْلَى از أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع:

۱. برای آگاهی بیشتر از معنای الزام، می‌توان به لسان العرب ابن منظور، ج ۱۲، ص ۵۴۲ مراجعه کرد.

«...إِنْ كَانَ مُسْتَخْفًا بِالطَّلَاقِ الزَّمَمَةُ بِذَلِكَ» (طوسی، همان، ج ۳، ص ۲۹۳)؛

مستخف به طلاق، به کسی که طلاق می‌دهد؛ اما شرایط آن را رعایت نمی‌کند. گفته می‌شود: اطلاق این عبارت نیز هم سنی را شامل می‌شود و هم شیعه را. پس، در میان روایات، یک روایت هست که قاعده الزام را مربوط به جایی می‌داند که مسئله دین مطرح است؛ لیکن روایات متعدد دیگر، شاهد بر فراتر بودن مسئله است و قاعده الزام را در جایی جاری می‌داند که کسی معتقد به چیزی است و مطابق آن اعتقادش معامله‌ای را انجام می‌دهد و چون مجموع قراین ظهور بیشتری در احتمال دوم دارد، در عبارت «وذلك دینه» تصرف کرده و می‌گوییم: منظور از دین در این عبارت، اعتقاد است و نتیجه این می‌شود که قاعده الزام توسعه دارد. (پایگاه اطلاع رسانی جواد فاضل لنکرانی)

۷. اگر یک سنی زن خودش را سه طلاقه کرد و بعد از آن مستبصر شد، آیا برای رجوع به زوجه، نیازی به محلل و عقد جدید دارد؟

اگر گفته شود: سه طلاقه در یک مجلس بر اساس قاعده الزام طلاقش نافذ و صحیح است، در این صورت، باید یک محلی اینجا واقع شود و سپس به عقد جدید، او را تزویج کند؛ اما اگر گفته شود: طلاق باطل است و قاعده الزام دلالت بر صحت طلاق ندارد، این مرد مستبصر می‌تواند به زن رجوع کند؛ چون سه طلاق، عنوان باطل را دارد.

حال، به این روایات، چه جوابی باید داد؟

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كُنْتُ عِنْدَهُ فَجَاءَ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ فَقَالَ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا قَالَ بَأْتِ مِنْهُ قَالَ فَذَهَبَ ثُمَّ جَاءَ آخَرُ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا فَقَالَ تَطْلِيقَةٌ وَجَاءَ آخَرُ فَقَالَ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا فَقَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ هُوَ مَا تَرَى قَالَ قُلْتُ كَيْفَ هَذَا قَالَ هَذَا يَرَى أَنْ مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا حَرُمَتْ عَلَيْهِ وَأَنَا أَرَى أَنَّ مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا عَلَى السَّنَةِ فَقَدْ بَأْتِ مِنْهُ وَرَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا وَهِيَ عَلَى طَهْرٍ فَإِنَّمَا هِيَ وَاحِدَةٌ وَ مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثًا عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ» (طوسی، همان، ج ۳، ص ۲۸۷)

با توجه به اینکه در این روایت لفظ الزام نیامده، اما علماء با استفاده از عبارت «هذا یری ان من طلق امرأته ثلاثاً حرمت علیه»^۱ قاعده الزام را برداشت کردند.

مرحوم آقای حکیم، بعد از اینکه روایت علی بن ابی حمزه را بیان می‌کند، می‌گوید:

«و من المعلوم ان جواز الالزام او وجوبه لا یدل علی صحة الطلاق المذكور؛ جواز الزام به معنای این نیست که طلاق صحیح است و انما یدل علی مشروعیة الالزام بما الزم به نفسه، فقط می‌گوید الزام مشروع است و من الواضح.» (حکیم، همان، ج ۱۴، ص ۵۲۵)

مدعای ایشان این است که: ان الالزام بذلک انما یصح مع بقاءه علی الخلاف لا مع تبصره.

ایشان روی کلمه «الزام» بر مدعایشان تکیه می‌کنند، می‌گوید: روایت علی بن ابی حمزه می‌گوید: الالزام مشروع و بعد می‌فرماید، در الزام، «مخالف» نهفته است؛ یعنی الزام المخالف مع بقاءه علی الخلاف. وقتی می‌گوییم، موضوعش مخالف است؛ یعنی ظهور در این دارد که با باقی بودن بر مذهبش باید الزام بشود. حالا اگر مخالف بر مخالف بودنش باقی نماند و شیعه شد، دیگر از مورد الزام خارج می‌شود.

در نقد فرمایش آقای حکیم می‌توان گفت: اولاً این روایات، ظهور در حال طلاق دارد؛ وقتی امام علیه السلام می‌فرماید: «رجل طلق زوجته ثلاثاً فی مجلس واحد فقد بانت». عبارت ظهور در این دارد که طلاق صحیحاً واقع شده است. ظهور دوم این است که زمان الزام چه زمانی است؟ آیا از روایات استفاده نمی‌شود که به صرف اینکه سه طلاق را داد، الزمهم؟ اگر سخن آقای حکیم قبول شود، باید گفت: اگر یک سنی زن خودش را سه طلاق کرد، باید صبر کرد و دید آیا شیعه می‌شود یا نه؛ اگر بعداً شیعه نشد، الزام می‌آید و گرنه، جای قاعده الزام نیست. آیا فقیه می‌تواند به این حرف ملتزم شود، یا اینکه روایات می‌گوید: به صرف صدور طلاق، الزام می‌آید؟ آری، این فرمایش که «الزام المخالف بما انه مخالف»، قبول است؛ اما بما انه مخالف در چه زمانی است؟ باید گفت: الزام در زمان طلاق است. پس، اشکال اول فرمایش آقای حکیم خلاف ظاهر بودن روایات است که می‌گویند: ظرف مشروعیت الزام، صرف صدور طلاق از مخالف است. اشکال دوم سخن ایشان این است که لازمه فرمایش وی، عدم بقای موردی برای قاعده الزام است؛ هر زمانی که یک سنی زن

۱. چه بسا مقصود از «یری» معنایش این باشد که یری بحسب اعتقاده؛ و اعتقاد اعم از مذهب است؛ ممکن

است جهل مرکب باشد و معتقد باشد به اینکه سه طلاق فی مجلس واحد صحیح است.

خودش را سه طلاقه کرد، باید صبر کرد که آیا بعداً مستبصر می‌شود یا نه؟ اگر بعداً مستبصر شد، دیگر مجالی برای الزام نیست و اگر مستبصر نشد، قاعده الزام جاری می‌شود. این دو اشکال به فرمایش مرحوم آقای حکیم وارد است.

نتیجه بحث روایی

در هر حال، روایات ذکر شده از نظر دلالت مورد اختلاف فقها می‌باشند و برای اینکه این اختلاف نظر فقها تصویر شود، باید به صورتهای مختلفی که در اختلاف بین مذاهب وجود دارد، اشاره شود که عبارت‌اند از:

۱. اختلاف بین شیعه و سنی
۲. اختلاف بین مسلمانان و غیرمسلمانان
۳. اختلاف بین گروه‌ها و فرقه‌های مختلف یک مذهب؛ مثل اختلاف بین شافعی و حنفیه.
۴. اختلاف بین گروه‌های مختلف یک دین غیر اسلامی؛ مثل اختلاف بین یهود و مسیحیت.

با توجه به مستند قاعده الزام، باید یاد آور شد که در سعه و ضیق مدلول روایات مذکور بین فقها اختلاف است، به طوری که عده‌ای آن را فقط به صورت نخست از صورتهای ذکر شده اختصاص داده و می‌گویند که قدر متیقن از روایات، همین مقدار است. دسته دیگر، معتقدند که بعضی از صورتهای شامل می‌شود و اختصاص به صورت اول ندارند و عده‌ای هم، آن را عام دانسته و شامل همه صور می‌دانند؛ اما در هر حال، ثبوت این قاعده در بین فقها اتفاقاً است. (بهاری قراملکی، pajoohe.com/index=28168)

موارد تطبیق قاعده الزام

فروعات زیادی برای قاعده الزام در کتب فقهی ذکر شده است که دو مورد، به عنوان نمونه، در اینجا ذکر می‌شود:

۱. مطابق مذهب اهل سنت، شاهد گرفتن به هنگام عقد ازدواج ضروری و لازم است به نحوی که اگر کسی شاهد نگیرد، عقدش باطل خواهد بود. حال اگر یک مرد سنی عقد را بدون شاهد اجرا کرد، مرد شیعی می‌تواند با زنی که مرد سنی او را عقد کرده بود، ازدواج کند. چرا که عقد مرد سنی با آن زن بنا بر مذهب خودش باطل بوده و به مقتضای قاعده الزام، مرد شیعی می‌تواند با آن زن ازدواج کند.

۲. بنا بر مذهب اهل سنت، زوجه میّت، از جمیع مال - چه منقول و چه غیر منقول - می‌تواند ارث ببرد؛ اما بنا بر مذهب شیعه، چنین نیست. حال اگر مردی از اهل تسنن از دنیا برود و یک زوجه شیعه نیز داشته باشد، این زوجه با اینکه بنا بر مذهب خودش - که تشیع

باشد- نمی‌تواند از جمیع مال میت ارث ببرد؛ ولی به حکم قاعدهٔ الزام می‌تواند از جمیع مال او ارث ببرد. (بهارى قراملكى، همان)

آثار قاعده الزام

دین مقدس اسلام به مقررات ازدواج ادیان و مذاهب دیگر به دیده احترام می‌نگرد و برای ازدواج و طلاقى که بین پیروان ادیان و مذاهب دیگر واقع می‌شود، همان آثار و احکامی را می‌شناسد که در آن ادیان و مذاهب آن آثار و احکام مراعات می‌شود. البته در صورتی که ازدواج و یا طلاق از نظر مذهب خودشان صحیح و منطبق با شرائط مذهبی آنان انجام شده باشد. در این جهت، فرقی میان فرق کفار کتابی و غیر کتابی وجود ندارد و بر اساس حدیث «الزموهم بما الزموا علی انفسهم»؛ یعنی کفار را به همان مقرراتی که خودشان ملتزم هستند، الزام دارید. به موجب این قاعده، کفار در محاکم اسلامی به مقرراتی که در مذهب خودشان وجود دارد، ملزم می‌گردند. همچنین، پس از اسلام به انجام تعهداتی که در حال کفر به آنها متعهد شده‌اند، ملزم می‌شوند. (محقق داماد، بی‌تا، ص ۱۵۵)

این قاعده، آثار مهمی در معاملات مسلمانان با پیروان دیگر ادیان دارد. قاعده الزام، تنها در صورتی اجرا نمی‌شود که جریان آن موجب تعاون بر اثم و زمینه‌ساز اسباب فساد بشود؛ بنابراین، دولت اسلامی می‌تواند در روابط تجاری و اقتصادی و دیگر پیوندهای خود با دولت‌های غیر مسلمان، تا زمانی که «تعاون بر اثم» صدق نکند، از قاعده الزام بهره گیرد.^۱ (محقق داماد، بی‌تا، ص ۱۵۵)

^۱ <http://tebyan-zanjan.ir/dgbooks/feqh/library/26/26.htm>

فهرست منابع

- ✓ قرآن کریم
- ✓ احسائی، محمد بن علی ابن ابی جمهور (۱۴۰۵)، عوالی اللثالی العزیزة، ج ۱، دار سید الشهداء للنشر، قم.
- ✓ احمدی بهرامی، حمید (۱۳۸۸)، قواعد فقه، مختصر هفتاد و هفت قاعده فقهی حقوقی (با تطبیق بر قوانین)، ج ۱، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران.
- ✓ اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی (بی تا)، النوادر.
- ✓ اصفهانی راغب، ترجمه مفردات، نرم افزار تراث.
- ✓ اصفهانی، محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی دوم (۱۴۰۶)، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- ✓ _____ (۱۴۱۰)، بحار الأنوار، ج ۱، مؤسسة الطبع و النشر، بیروت.
- ✓ اصفهانی، محمد تقی، مجلسی اول (۱۴۰۶)، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج دوم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، قم.
- ✓ انصاری دزفولی، مرتضی (۱۴۱۵)، القضاء و الشهادات، محقق / مصحح: گروه پژوهش در کنگره کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم.
- ✓ ایروانی، باقر (۱۴۲۶)، دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه، ج ۳، دار الفقه، قم.
- ✓ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳)، الفوائد الطوسیه، محقق / مصحح: سید مهدی لاجوردی حسینی و محمد درودی، ج ۱، المطبعة العلمية، قم.
- ✓ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱، مؤسسه آل البيت، قم.
- ✓ _____ (۱۴۱۲)، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة، ج ۱، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد.
- ✓ حلی، حسین (۱۴۱۵)، بحوث فقهیه، تقریر: سید عزالدین سیدعلی بحر العلوم، ج ۴، مؤسسه المنار، قم.

- ✓ حلی، مقداد بن عبدالله سیوری (۱۴۰۴)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- ✓ سایت محمد العبدان القطیفی
<http://www.alobaidan.org/index.php?act=artc&id۵۲۵=>
- ✓ سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳)، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۴، مؤسسه المنار، قم.
- ✓ شریف کاشانی، ملا حبیب الله (۱۴۰۴)، تسهیل المسالك إلى المدارک فی رءوس القواعد الفقهية، ج ۱، المطبعة العلمية، قم.
- ✓ شیرازی، سید محمد حسینی (بی تا)، القواعد الفقهية، قم.
- ✓ شیرازی، ناصر مکارم (بی تا)، القواعد الفقهية، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم.
- ✓ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۳)، معانی الأخبار، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ✓ _____ (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ✓ _____ (بی تا)، علل الشرائع، کتابفروشی داوری، قم.
- ✓ _____ (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ✓ طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۶)، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱، مؤسسه دارالتفسیر، قم.
- ✓ طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۵)، سؤال و جواب، محقق / مصحح: سید مصطفی محقق، سید محمد مدنی بجستانی و سید حسن وحدتی شبیری، ج ۱، مرکز نشر العلوم الإسلامی، تهران.
- ✓ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷)، تهذیب الأحكام، ج ۴، دار الکتب الإسلامیة، تهران.
- ✓ _____ (۱۳۹۰ق)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۱، دارالکتب الإسلامیة، تهران.

- ✓ عاملی، محمدبن مکی (۱۴۱۷)، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ✓ علامه حلی (۱۴۱۳)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ✓ فرحی، سید علی (۱۳۹۰)، تحقیق در قواعد فقهی اسلام، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران.
- ✓ فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی (۱۴۰۶)، الوافی، ج ۱، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان.
- ✓ _____ (۱۴۱۸)، الأصفی فی تفسیر القرآن، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ✓ قراملکی، حسن بهاری، مقاله قاعده الزام
<http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID۲۸۱۶۸=>
- ✓ قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴)، الجامع لاحکام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ✓ لطفی، اسد الله (۱۳۸۹)، قواعد فقه حقوقی و جزایی، انتشارات خرسندی، تهران.
- ✓ محقق داماد یزدی، سید مصطفی (بی تا)، بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن، قم.
- ✓ مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی (۱۳۷۹)، مأخذشناسی قواعد فقهی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ✓ مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱)، مائة قاعدة فقهية، ج ۴، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ✓ معرفت، محمد هادی (۱۴۲۰)، مجله الفكر الاسلامی، شماره ۲۱ و ۲۲ و ۲۲.
- ✓ موحدی لنکرانی، محمد فاضل (۱۴۲۸)، القواعد الفقهية، قم.
- ✓ موسوی بجنوردی، سیدحسین بن آقا بزرگ (۱۴۱۹)، القواعد الفقهية، محقق / مصحح: مهدی مهریزی و محمدحسن درایتی، ج ۱، نشر الهادی، قم.
- ✓ نجفی کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر (۱۴۲۲)، أنوار الفقاهة - کتاب النکاح، ج ۱، نجف اشرف.

- ✓ نجفی، محمدحسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق/مصحح: عباس قوچانی و علی آخوندی، ج ۷، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
- ✓ یوسفی فاضل، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷)، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، ج ۳، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ✓ <http://tebyan-zanjan.ir/dgbooks/feqh/library/26/26.htm>
- ✓ <http://www.hawzah.net/fa/bookview.html?BookArticleID=24009>